

قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ۶۰

و

روضه امام حسین

اسمر آذری

مهر ۱۳۸۴

هر روز که می گذرد مردم ما در ابعاد وسیعتری از جنایت فجیع و حمام خونی که رژیم جمهوری اسلامی با کشتار زندانیان سیاسی کمونیست و آزادیخواه در دهه ۶۰ به راه انداخت، مطلع گشته و خشم و نفرتشان از این رژیم فزونی می گیرد. یکی از مهمترین دلایل این امر افشاءگری های ارزشمند خانواده های داغداری است که علیرغم همه سرکوب ها و سیطره شرایط رعب و وحشت در جامعه، هر جا که امکان یافته اند از آن جنایات وحشیانه سخن گفته و هرگز از کوشش برای زنده نگاه داشتن خاطره عزیزانشان باز نمانده اند. در این میان "گلزار خاوران" که دژخیمان، بسیاری از زندانیان سیاسی قتل عام شده در سال ۶۷ در تهران را به طور دسته جمعی در آنجا دفن کردند، از همان آغاز به محل تجمع خانواده های مبارز آن به خون خفتگان تبدیل شده است. خانواده هایی که هر سال با قاب عکسی از عزیزانشان در دست به آنجا می روند، با هم دیدار می کنند و به هر شکلی که می توانند سعی می کنند فریاد خشمشان را هر چه رساتر به گوش دیگران برسانند. در آن میعادگاه، آنها تا کنون با سختی های زیادی جنگیده و موانع زیادی را هم از سر راه خود برداشته اند. بارها مورد حمله پاسداران رژیم قرار گرفته اند. بارها از چماق داران جمهوری اسلامی کتک خورده اند. اما همچنان خستگی ناپذیر، حضور در خاوران و زنده نگاه داشتن یاد و خاطره عزیزان جان باخته شان را پی گرفته اند. اتفاقاً، در دو سال اخیر تجمع بازماندگان زندانیان به خون تپیده در گلزار خاوران حال و هوای خاصی یافته است. به خصوص امسال که تغییر شکل دادن این گورستان توسط شهرداری مطرح شد، جمعیت بزرگی در حدود ۳۰۰۰ نفر که در بین آنها تعداد زیادی جوان (دختر و پسر) نیز دیده می شد، جهت اعتراض به طرح رژیم در آنجا گرد آمدند. بدیهی است که با در نظر گرفتن شرایط رعب و وحشت حاکم بر جامعه، همین تجمع

برای حفظ خاوران، خود بیانگر وسعت‌گیری مبارزه بر علیه آمرین و عاملین جنایت تابستان ۶۷ یعنی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. چنین است که با پایداری کسانی که بهترین راه دفاع از آرمان‌های آزادیخواهانه زندانیان سیاسی کمونیست و مبارزین مترقی دهه ۶۰ را در تشدید مبارزات خود بر علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌دانند، امروز در ایران تلاش برای زنده نگاه داشتن یاد آن عزیزان، به یکی از حوزه‌های ثمربخش مبارزه تبدیل شده است. بر این اساس، البته، کاملاً قابل انتظار است که نه فقط جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت ضد مردمی به مقابله با چنین واقعیتی برخیزد، بلکه نیروهای سیاسی متعلق به طبقات استثمارگر در بیرون از دستگاه حاکمه نیز برای از بین بردن اثرات مثبت آن مبارزات به تکاپو افتند. می‌دانیم که این دسته آخر، کوشش خود را بیشتر در حوزه پخش ایده‌های بورژوائی در میان مبارزین و انحراف مسیر مبارزات آنان قرار می‌دهد.

انعکاس واقعیات فوق در خارج از کشور را نیز می‌توان در برخوردهای متفاوتی که از سوی نیروهای سیاسی نسبت به جنایات رژیم جمهوری اسلامی در مورد زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ صورت می‌گیرد، نشان داد. ما امروز در خارج از کشور از یک طرف تلاش‌های صمیمانه افراد مبارز و دردمندی را شاهدیم که به هر طریق ممکن می‌کوشند تا ابعاد جنایات رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ در حق زندانیان سیاسی را هر چه بیشتر آشکار سازند و این کار را از جمله با ترتیب مراسم‌هایی برای گرامیداشت یاد به خون خفتگان سال ۶۷ نظیر آنکه امسال در سمینار کلن برگزار شد، انجام می‌دهند و از طرف دیگر می‌بینیم که چگونه نیروهای غیر انقلابی و رفورمیست با کوشش در اشاعه نظرات انحرافی در میان نیروهای مبارز، تماماً در جهت کند کردن لبه تیز مبارزات آنان بر علیه رژیم جمهوری اسلامی حرکت نموده و تلاش می‌کنند تا ذهن نیروهای مبارز را پریشان و آشفته سازند. موضوع این مقاله، برخورد به همین طرف دوم است و در همین رابطه است که روضه امام حسین تداعی می‌گردد.

مردم ایران چه مسلمان و چه غیر آن، همه از "فاجعه" و یا "مصیبت" صحرای کربلا، کم و بیش باخیرند. داستان واقعه به طور مختصر به این صورت است که امام حسین (امام سوم شیعیان) با ۷۲ نفر از یارانش در محاصره دشمنانشان قرار می‌گیرند. این دشمنان از هیچ جنایتی در حق آنان دریغ نمی‌کنند. در صحرای داغ و سوزان کربلا آنها را تشنه نگاه می‌دارند و حتی به "طفل معصوم" (علی اصغر) نیز رحم نمی‌کنند. شمر و یزید ۲ عنصر ظالم و قسی‌القلب این صحنه می‌باشند و ابوالفضل ("حضرت عباس") در این میدان، عنصر بسیار دلاور و رشیدی است که با شجاعت با دشمن می‌جنگد و قهرمانانه در حین جنگ با دشمن به شهادت می‌رسد. صرفنظر از این که واقعیت این امور در تاریخ به چه

صورت بوده است، داستان صحرای کربلا یکی از داستان‌های رایج در میان مردم ما است و از این لحاظ، تجزیه و تحلیل آن برای شناخت روحیات توده‌ها و فرهنگ موجود در جامعه لازم است. (۱)

ما همواره در جامعه خود شاهد دو نوع برخورد متضاد به واقعه کربلا بوده‌ایم. یکی برخورد کاملاً آگاهانه و حساب شده آیت‌الله‌ها و مراجع اسلامی وابسته به دولت و یا وابسته به قدرتمندان دیگر که اینها ایده‌های ارتجاعی خود در رابطه با کربلا را از طریق آخوندهای ریز و درشت به میان مردم می‌برند؛ و دیگری برخورد عکس‌العملی و خودبخودی توده‌های واقع‌بین و هشیار جامعه که با وجود اسیر بودن در دست دین و مذهب، اشاعه دهنده ایده‌های کاملاً متضاد با ایده‌های مرتجعین حاکم می‌باشند و از این طریق هر چند ناخودآگاه و بر مبنای غرایز طبقاتی خویش، به جنگ ایده‌های رایج آخوندی در جامعه می‌روند.

مرتجعین مذهبی در رابطه با "مصیبت" کربلا از قسی‌القلب بودن شمر و یزید و حکومت معاویه که آن دو در خدمت وی بوده‌اند، از بی‌رحمی‌های آنان، از اعمال وحشیانه‌شان در حق حسین و یارانش تعریف می‌کنند. از سرهای بریده شده و از بدن‌های خونین سخن می‌گویند و از مصیبت‌ها و سختی‌های فراوانی که حسین و خانواده‌اش تحمل کردند و ... خلاصه صحنه‌های خونین و دردآور کربلا را برای مردم تصویر کرده و آنگاه به حال حسین، به حال یاران وی و به حال "علی اصغر معصوم" روضه می‌خوانند. ناله و فغان راه می‌اندازند تا حسابی مردم را به گریه وادارند. تا آنها به سینه هایشان بکوبند، قلب‌شان را بدرند... آخوندها تأکید می‌کنند و می‌گویند که گریه هر چه بیشتر، ثوابش نیز بیشتر است. پس گریه کنید، مصیبت‌داری کنید که خدا اجر بیشتری به شما خواهد داد. این توصیه‌ای است که مرتجعین مذهبی در واقع در رابطه با جنایات و وحشی‌گری‌های دشمنان در مقابل مردم می‌نهند: گریه کردن و مصیبت‌داری.

اما، در جامعه ما برخورد دیگری نیز نسبت به واقعه کربلا وجود دارد. برخورد مردم واقع‌بین و مبارز که توصیه‌های آخوندها را تماماً نمی‌پذیرند و عملکردهایشان تماماً بر مبنای ایده‌های اشاعه‌یافته از طرف مرتجعین در بین آنان نیست. آنها اگر هم برای "مظلومیت" حسین گریه کنند ولی به عنوان یک عکس‌العمل (حتی اگر این عکس‌العمل در یک حوزه معنوی هم بوده باشد) در مقابله با دشمن ظالم، به ابولفضل تکیه می‌کنند که برایشان سمبل رشادت و رزمندگی است. ابولفضل به عنوان یک سمبل، شخصیتی نیست که باید به حالش گریه کرد. او در ذهن این بخش از توده‌ها، شخصیتی است جنگجو، شجاع و قهار، کسی که هرگز دشمنش را نمی‌بخشد و تا آخر با او می‌جنگد. در واقع، برای مردم یکی

از برجسته‌ترین خصال ابوالفضل که شدیداً مورد تحسین آنها قرار دارد، قاطعیت وی در مقابل دشمن است.

روشن است که در اینجا بحث بر سر اعتقادات خاص مذهبی مردم نیست. بحث بر سر یک سمبل مذهبی هم نیست که داستانش با مذهب و خرافات درآمیخته است. بلکه در این مثال می‌توانیم دو برخورد متفاوت نسبت به یک واقعه، یکی از طرف نیروهای راست و مرتجع و دیگری از جانب توده‌های واقع‌بین و مبارز را متوجه شویم هر چند که هر دوی آنها در هاله مذهبی پیچیده شده و بیان می‌شوند. از مثال فوق باید با اتکاء به این آموزش مارکسیستی که ایده‌ها حاصل تراوش این یا آن ذهن نبوده بلکه انعکاس واقعیت‌های عینی بوده و دارای زمینه‌ای مادی می‌باشند، به وجود دو زمینه و واقعیت در جهان عینی، دو منافع طبقاتی و فرهنگ رایج در جامعه خود پی ببریم. در همین رابطه باید با واقع‌بینی اولاً به این امر بیان‌دیشیم که وقتی مرتجعین مذهبی می‌کوشند مردم در مقابل ظلم و ستم و جنایات شمر و یزید صرفاً به گریه پناه ببرند و بر سینه خود بکوبند، در حقیقت این راه را به مثابه یک الگو در مقابل مردمی قرار می‌دهند که کمرشان از بار ظلم و ستم حاکمان زمینی، خم گشته و از وحشی‌گری‌ها و جنایات بی حد و حصر آنان در عذابند. آنها در جهت حفظ شرایطی که منافعشان با تداوم آن تأمین می‌شود، راهی را پیش پای مردم می‌گذارند که نتیجه آن جز دچار شدن به یأس و ناامیدی، گریز از مبارزه و اجازه دادن به دشمنان خود برای تاخت و تاز هر چه بیشتر، چیز دیگری نیست. ثانیاً و در وجهی دیگر، باید دانست که شخصیت‌های افسانه‌ای و یا شخصیت‌های واقعی که برای مردم به صورت اسطوره درآمده‌اند، سمبل‌هایی هستند که خواست‌های مردم را منعکس می‌سازند؛ به عبارتی دیگر، مردم خواست خود را از زبان آنها و با توصیف عملکردهای آنان به نمایش می‌گذارند. "رستم" یکی از نمونه‌های بارز در این مورد است که بسیاری از آمال و آرزوهای مردم ما با گفته‌ها و عملکردهای وی بیان می‌شود، او که آنهمه "پر زور" و "قدرتمند" است و پشت دشمنانش را به "خاک" می‌مالد... بر این اساس می‌توان دریافت که ابوالفضل نیز در فاجعه کربلا، برای آن بخش از توده‌های مسلمان ایران که از آگاهی نسبی و روحیه مبارزه‌جوئی برخوردارند، به خاطر شجاعت و قاطعیتش در مقابل دشمن یک شخصیت قابل اتکاء و از این لحاظ بسیار معتبر به حساب می‌آید. آیا اتفاقی است که یکی از معتبرترین قسم‌ها در میان مسلمانان، قسم "حضرت عباس" است که اتفاقاً در یک ضرب‌المثل مردمی نیز انعکاس یافته است: "دم خروس را قبول کنیم و یا قسم حضرت عباس را!!"

دو برخورد متفاوت و متضاد از طرف دو نیروی دارای منافع طبقاتی متفاوت و متضاد نسبت به واقعه کربلا دقیقاً همان چیزی است که ما امروز در چگونگی برخورد به جنایات جمهوری اسلامی در زندان

ها در دهه ۶۰ مشاهده می‌کنیم. دو برخورد متضاد! یکی از جانب توده‌های مبارز و آگاه به همراه روشنفکران مدافع توده‌های ستمکش، و دیگری از طرف نیروهای رفورمیست و بعضی روشنفکران ره گم کرده که متأسفانه تحت تأثیر تبلیغات آنان قرار گرفته‌اند. می‌بینیم که اگر اولی‌ها با مشاهده و درک دهشت‌ها و مصائب وحشتناک حاکم بر زندگی مردم و در برخورد به جنایات و وحشی‌گری‌های رژیم جمهوری اسلامی، راه چاره را در مبارزه هر چه قاطع‌تر برای نابودی این رژیم می‌بینند و با عزمی راسخ در این جهت پیش می‌روند، دومی‌ها بر عکس، در صدد فرو نشانیدن آتش خشم توده‌های داغ‌دیده و رنج کشیده ما بر آمده و برای این منظور در گوش آنها روضه عفو و بخشش می‌خوانند و از به اصطلاح "مضرات" مبارزه قاطع و "فوائد" مبارزات رفورمیستی برای آن‌ها سخن می‌گویند.

اگر خوب توجه کنیم خواهیم دید که بعضی از سخنگویان و افراد متعلق به این دسته دوم اتفاقاً، ابائی ندارند که چهره شمر و یزیدهای زمانه را در هیبت دژخیمان جمهوری اسلامی نشان دهند. آنها هم همانند روضه‌خوانان برای "مصیبت کربلا"، از جنایات جمهوری اسلامی در زندان‌ها سخن می‌گویند. از اعمال بی‌نهایت وحشیانه شکنجه‌گران و از انواع شکنجه‌ها در زندان‌ها حرف می‌زنند و خلاصه آنجا که صحبت از "قدرت" دشمن و "قربانیان" اسیر در دست آنان (یعنی همان زنان و مردان آزادیخواهی که در دهه ۶۰ در زندان‌ها با سر خم نکردن در مقابل شکنجه‌گران، رژیم را به زانو درآوردند) می‌باشد، واقعیت‌هایی را مطرح می‌کنند. اما راه چاره چیست؟ و "چه باید کرد" آنها کدام است؟ درست در پاسخ به چنین سوال‌های روشن و مشخص است که روضه امام حسین این آخوندهای غیر معمم خودنمایی می‌کند و معلوم می‌شود که آنها هم در مقابل مردم همان به اصطلاح راه‌حلی را مطرح می‌کنند که پیشتر از آن صحبت شد. راهی که هدفش جز حفظ و تداوم وضع ظالمانه موجود نیست.

این جماعت روضه‌خوان البته در شکل نوین، که از خشم توده‌ها شدیداً وحشت‌زده و هراسناک می‌باشند و به هر نحو باید آن را به طور موقتی هم شده فرو نشانند، از مردم ما، از بازماندگان زندانیان سیاسی جان‌باخته می‌خواهند که حتی فکر "انتقام" از دشمنانشان را هم به خود راه ندهند - که انتقام (به هر مفهومی) گویا متعلق به دوره بربریت است و از آن انسان‌های متمدن امروزی نیست! می‌گویند که مردم نباید عنوان کنند که سردمداران قسی‌القلب و رذل و کثیف جمهوری اسلامی باید به سزای اعمال جنایت‌بار و ننگین خود برسند - چون این یعنی "مجازات" که آن هم مربوط به عصر تمدن نیست و کار بیهوده‌ای است، و گویا دانشمندان قرن‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹ هم مخالف آن بوده‌اند و حتی مارکس در مخالفت با مجازات "اعدام" مقاله نوشته و گفته است که شدیداً با اعدام رفسنجانی‌ها و خامنه‌ای‌ها و گیلانی‌ها و موسوی‌ها و غیره مخالف است! این را روشنفکران ظاهراً چپ ره گم کرده می‌گویند و

برای اثبات حرف خود نقل قولی هم از مارکس ذکر می‌کنند که گویا وی طی آن، دلایل این امر را هم توضیح داده است. نقل قول چنین است: "این چه نوع جامعه‌ای است که برای دفاع از خود وسیله بهتری جز جلاد نمی‌شناسد". اما، واقعیت این است که مارکس هرگز مفهومی که اینان به او نسبت می‌دهند را مطرح نساخته است. کسانی که سخنان آموزگاران پرولتاریا را از شرایط تاریخی و متنی که آن سخن در آن رابطه مطرح شده و مفهوم دارد، جدا می‌کنند، در حقیقت با سخنان علمی آنان به طور مذهبی برخورد می‌نمایند. چرا که آنها به این ترتیب، به آن سخنان به مثابه آیه‌های مقدس مذهبی می‌نگرند که گویا به طور دگم در همه جا می‌توان آن‌ها را به کار برد. در واقعیت امر، جمله نقل شده از مارکس از مقاله‌ای گرفته شده است که وی آن را در نقد مطلبی در روزنامه "تایمز" انگلستان به تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ در مورد مجازات بزهکاران اجتماعی، نوشته است، موضوعی که در آن زمان به عنوان بحث روز مطرح بود. متن این مقاله اساساً ربطی به مسأله انقلاب و برخورد به ضد انقلابیون ندارد. اتفاقاً، در این مقاله مارکس با آشکاری توضیح می‌دهد که این جامعه سرمایه‌داری است که برای دفاع از خود نیاز به جلاد دارد. جامعه‌ای که خود بوجود آورنده بزهکاری است و به همین خاطر با اعدام بزهکاران نمی‌تواند خود را اصلاح نماید. او می‌گوید که اگر قرار به از بین بردن جرم و مجرم در جامعه است، باید سیستم سرمایه‌داری را از بین برده و جامعه نوینی بر مبنای مالکیت اشتراکی بوجود آورد. جامعه کمونیستی‌ای ایجاد نمود که به دلیل شرایط خاص خود، نه فقط به هر نوع بزهکاری پایان می‌دهد بلکه هیچیک از خشونت‌هایی که در جوامع سرمایه‌داری به وفور یافت می‌شود نیز در آن راه نخواهد داشت؛ به همین دلیل هم این جامعه به اعدام افراد برای دفاع از خود نیازی نخواهد داشت.

واقعاً یک لحظه تصور کنیم که کارگران و زحمتکشان و مردم زجر کشیده اسیر در چنگال رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، مطابق میل این به اصطلاح درس‌خوانده‌های گویا آگاه به امور قرن‌های گذشته و متخصص تعبیر و تفسیر نوشته‌های مارکس و انگلس رفتار کنند و هر چه آنها گفتند بگویند روی چشم! تصور کنیم که خانواده‌های داغ‌دیده ایران که دژخیمان جمهوری اسلامی با بی‌رحمی و قساوت تمام، عزیزان آنها را از آغوششان ربودند و پس از زجر و عذاب‌های فراوانی که به آنها دادند، خونشان را هم بر زمین ریختند، مطابق رهنمود جماعت رفورمیست، واقعاً بتوانند احساس خشم و کینه نسبت به سردمداران و شکنجه‌گران جمهوری اسلامی را در دل خود بکشند و هر وقت چنین احساسی به آنها دست داد، فوری تصور کنند که آلوده گناه شده‌اند. بسیار خوب، با گرفتن همه این احساس‌ها از مردم، آنها چه چیز یا چه چیزهایی را جایگزین می‌کنند؟! آنها به مردم ما که دل‌هایشان از خشم و کینه به دشمنانشان لبریز است می‌گویند که اگر می‌خواهید جزء انسان‌های "متمدن" و نه "وحشی" و بی‌تربیت (!!)) محسوب شوید باید کاملاً از فکر این که روزی آمرین و عاملین آن جنایت‌ها را به سزای

اعمالشان خواهید رساند، بدر آئید و حتی آرزوی چنین چیزی را در دل خود بخشکانید.... آیا نتیجه این رهنمودها از پیش عیان نیست؟ به راستی اگر قرار باشد مردم ما مطابق رهنمودهای جماعت رفورمیست پیش بروند، در عمل چه باید بکنند و مشخصاً به "مصیبت" و یا "فاجعه" کشتارهای خونین و فجیع دهه ۶۰ چگونه باید برخورد کنند؟ این جماعت چه چیزی جز راه آخوندهای روضه‌خوان را (همانطور که در داستان کربلا دیدیم) تجویز می‌کنند؟ آیا گزاف‌گوئی است که گفته شود که اینها هم به مردم می‌گویند که هر چقدر می‌خواهند غم و اندوه بخورند، هر چه می‌توانند گریه کنند (البته نمی‌گویند که این کار اجر و ثواب دارد. شاید بگویند که با گریه از بار غم سنگینی که در دل هایشان تلبار شده، اندکی کاسته خواهد شد)، مصیبت‌ها را صبورانه تحمل کنند. دچار یأس و ناامیدی شوند.... و بالاخره هر کاری از این دست را مجازند که انجام دهند، جز آن که کینه و نفرت و خشم از دشمنانشان را در دل‌های خود پپروراندند. آخر از این طریق مردم در واقع انرژی انقلابی در درون خود ذخیره می‌کنند. امری که از نظر رفورمیست‌های ما بسیار خطرناک است. چرا که با چنان انرژی است که نیروهای مردمی در روزی که به هر حال فرا خواهد رسید، دشمنانشان را از پای در می‌آورند... .

مبلغین تز عفو و بخشش دشمنان، به واژه‌های "انتقام" و "مجازات" به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویا آنها را باید واژه‌های ممنوعه به حساب آورده و از فرهنگ لغت مردم حذف نمود. چرا؟ آیا مفهوم این کلمات در نزد ارتجاع و مردم انقلابی یکسان است؟ آیا هر یک از این کلمات بار سیاسی ای را حمل نمی‌کنند که در نزد مرتجعین یک چیز و در نزد مردم انقلابی چیز دیگری معنی می‌دهند؟ واقعیت این است که کلمات با معانی لغوی واحد و معین خود، در یک متن زنده اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره مفهوم و بار خاصی به خود می‌گیرند. از این رو یک کلمه به هنگامی که در حوزه سیاسی توسط توده‌های انقلابی به کار گرفته می‌شود، معنا و مفهوم و بار عملی خاص خود را می‌یابد که با آنچه زمانی مورد استفاده مرتجعین قرار می‌گیرد، متفاوت است. مثلاً کلمه "رزمنده" را در نظر بگیریم. به یاد آوریم که در فرهنگ انقلابی در دنیا این کلمه از چه بار سیاسی برخوردار است! یا توجه کنیم که در ایران به عنوان مثال در دهه ۵۰ این واژه به کدام مبارزین اطلاق می‌شد!... و آنوقت ببینید که همین کلمه رزمنده را وقتی در مورد "بسیجی" رذل و پست جمهوری اسلامی به کار می‌برند چه بار سیاسی به خود می‌گیرد و یا وقتی ستاد تبلیغات جنگ به سرکردگی خاتمی، آن را برای فریب جوانان و فرستادنشان به جبهه‌های جنگ ارتجاعی ایران و عراق استفاده می‌کرد، در آن شرایط خاص این واژه چگونه باید معنا می‌شد! کلمه انقلاب و ضد انقلاب یک نمونه بارز دیگری است که وقتی سردمداران مرتجع جمهوری اسلامی به خود نام طرفدار انقلاب داده و دیگران را به جای خود (ضد انقلاب) خواندند، مفاهیمی به این کلمات دادند که امروز یک جوان ایرانی در برخورد به واژه‌های "انقلاب" و "ضد انقلاب" باید

اندکی تعمق کند که ببیند موضوع از چه قرار است! نتیجه این بحث آنست که به جای پرداختن به ظاهر کلمات و تکیه صرف بر معانی لغوی آنها، به این امر توجه کنیم که کلمات از زندگی رنگ می‌گیرند و معنی و مفهوم خود را از جریان زندگی کسب می‌نمایند. بنابراین باید دید که منظور مردم از استعمال کلمات "انتقام" و یا "مجازات" در رابطه با دشمنان طبقاتیشان چیست و آنها با این واژه‌ها چه احساس و درکی را بیان می‌کنند. آیا مشکل قضیه واژه‌هاست و یا اصلاً موضوع چیز دیگری است و مخالفت با واژه‌ها وسیله‌ای برای مخالفت با آن احساس و درک و منظوری است که مردم انقلابی از استعمال واژه‌های مورد بحث دارند!

اما برای این که خیال معتقدین به تز عفو و بخشش دشمنان، کاملاً آسوده شود با روشنی هر چه تمام‌تر باید گفت که آنچه به مثابه آنتی‌تز در مقابل تز عفو و بخشش دشمنان توده‌ها قرار دارد، نه "انتقام" (به مفهوم عامیانه آن: چون تو پدر مرا کشتی پس من هم باید پدر ترا بکشم) است و نه "مجازات" (به مفهوم تنبیه خطاکار تا خطا دیگر تکرار نشود، امری که بعضی کوتاه‌فکران برای اصلاح جامعه سرمایه‌داری تجویز می‌کنند). بلکه همانا مبارزه هر چه قاطع‌تر (در همه حوزه‌ها و در اشکال گوناگون) با این دشمنان تا نابودی کامل آنهاست. مسأله این است که استثمارگران، جنایت‌کاران و به طور کلی دشمنان کارگران و زحمتکشان و توده‌های رنج‌دیده را باید از اریکه قدرت به زیر کشید و نه فقط دست آنها را از قدرت سیاسی کوتاه نمود بلکه در همان زمان شرایطی برایشان بوجود آورد که امکان قدرت‌یابی مجدد را پیدا ننمایند. واقعیت این است که دشمنان توده‌ها پس از سقوط و از دست دادن موقعیت فرادست پیشین خود در یک انقلاب واقعی (با آنچه به نام "انقلاب اسلامی" نامیده شده اشتباه نشود چرا که طی آن صرفاً یک دسته سیاسی جای خود را با دسته‌ای دیگر از یک طبقه عوض نمودند) با نیروئی ده‌ها برابر قوی‌تر از پیش در صدد اعاده وضع پیشین برآمده و بر علیه توده‌های انقلابی به مبارزه مرگ و زندگی دست می‌یازند. تجربه مربوط به این واقعیت را لنین در "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" این طور توضیح می‌دهد: "... استثمارگران سرنگون‌شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند، آن را باور نمی‌کردند، فکر آن را هم به مخیله خود خطور نمی‌دادند، پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده بار شدیدتر و با سبعت و کین و نفرتی صد کثرت فزون‌تر برای عودت "بهشت" از دست‌رفته، برای... به نبرد دست می‌زنند". همین واقعیت است که نیروهای انقلابی - یعنی طرفداران واقعی کارگران و زحمتکشان، کسانی که حقیقتاً خواهان دگرگونی جامعه، برقراری آزادی‌های دموکراتیک در آن و به طور کلی ایجاد شرایطی برای از بین بردن استثمار انسان از انسان می‌باشند - را بر آن می‌دارد که ده‌ها بار سرسختانه‌تر، ده‌ها بار هشیارتر و ده‌ها بار قاطعانه‌تر با این دشمنان برخورد کنند. توصیه معروف "دشمن را نتوان حقیر و خوار شمرد" دقیقاً در همین راستا باید به کار آید. دشمن

مغلوب، یعنی دشمنی که دستش به تازگی از قدرت سیاسی کوتاه شده ولی هنوز کاملاً از پای درنیامده است را نمی‌توان و نباید "حقیر و خوار شمرد". این دشمن نه فقط به آسانی سقوط و مرگش را نمی‌پذیرد بلکه با کوشش در متشکل کردن مجدد خویش (به خصوص با کمک نیروهای مرتجع خارجی)، به شکل‌های گوناگون به مقابله با نیروهای انقلابی برخاسته و به هر شکل که بتواند به آن ضربه وارد می‌کند. این همان ضد انقلاب است که با عدم پذیرش سقوط و مرگ خویش، خود برای نیروهای مبارز و انقلابی حکم مرگ صادر نموده و آن را به اجرا در می‌آورد. (۲) این یک واقعیت است. به همین خاطر، انقلاب (نیرو یا نیروهای واقعاً انقلابی و مدافع مردم) هرگز نباید کوتاه‌شدن دست نیروی ضد انقلاب پیشین از قدرت سیاسی را خوش‌بینانه پایان کار آنها بداند. برای جلوگیری از تحمیل خشونت و خونریزی به جامعه توسط نیروهای ضد انقلاب، انقلاب باید بتواند در درجه اول چنان رعبی در دل دشمنان مردم ایجاد کند که آنها را پیشاپیش از دست زدن به اعمال ضد انقلابی بر علیه توده‌ها باز دارد. مسلم است که این امر با توسل به قدرت توده‌ها و اعمال قهر انقلابی بر علیه نیروهای مرتجع امکان‌پذیر است. باید توجه داشت که مسأله در اینجا بر سر سازندگی است. بنای یک جامعه نوین مطرح است و نه "انتقام‌گیری" و یا "مجازات" دشمنان به مفهومی که در بالا مطرح شد. به همین خاطر هم، چگونگی پیشبرد این امر را شرایط مبارزه طبقاتی معین و مشخص می‌نماید و نسخه از پیش آماده شده‌ای در جزئیات را نمی‌توان تجویز نمود. اعمال قهر انقلابی بر علیه دشمنان و منکوب ساختن آنها، در ضمن باعث می‌شود که توده‌های مردد و متزلزل هم با دیدن قدرت نیروهای مردمی، در طرف انقلاب بمانند و این، به نیروهای آگاه و انقلابی امکان و فرصت می‌دهد که با استفاده از نیروی این توده‌ها نیز در شرایط ضعف و پراکندگی دشمنان، با روحیه انقلابی بالا و با شادابی به پایه‌ریزی شالوده اقتصادی اجتماعی جامعه نوین پرداخته و شرایط نوینی را برای پیشرفت و ترقی و تکامل جامعه مهیا نمایند. برای این که چنان جامعه‌ای بوجود آید که در آن دیگر ضد انقلاب (استثمارگران، جنایت‌کاران و شکنجه‌گران...) جایی نداشته و به موزه تاریخ سپرده شوند، کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی مدافع آنان ناچارند مبارزه سخت و بی‌امانی را با دشمنان خود به پیش ببرند.

در پایان باید متذکر شد که رفورمیست‌ها که اساساً خواهان دگرگونی جامعه طبقاتی کنونی نیستند (چرا که منافعشان با آن گره خورده است) وقتی از عفو و بخشش دشمنان مردم سخن می‌گویند، حرفشان قابل درک و منطقی (!) است. اما در مورد کسانی که از اعتقاد به سوسیالیسم سخن می‌گویند چه باید گفت؟ آنها که به درستی، آزادی انسان‌ها را با از بین رفتن جامعه طبقاتی میسر می‌دانند، باید توضیح دهند که بدون گذشتن از مسیرهای پر پیچ و خم مبارزه طبقاتی در حالی که این مسیر بلافاصله با سرنگونی رژیم بر سر کار، پایان نمی‌پذیرد، چگونه می‌خواهند به جامعه ایده‌آل خود برسند؛ و نظر آنها

در مورد این گفته انگلس چیست؟ : "مسئله یک انقلاب، اتوریتته‌ای‌ترین چیز است که وجود دارد. این عملی است که بوسیله آن، بخشی از مردم بوسیله تفنگ، سرنیزه و توپ - یعنی بوسیله اتوریتته‌ای‌ترین وسایل قابل تصور - اراده خود را بر بخش دیگری از مردم تحمیل می‌کنند و حزبی که پیروزی را به دست آورده است، اگر بخواهد نتیجه مبارزه‌اش به هدر نرفته باشد، باید بوسیله هراسی که سلاح‌های او در دل مرتجعین افکنده است به سلطه خود دوام بخشد. اگر کمون پاریس از اتوریتته خلق مسلح استفاده نمی‌کرد، آیا می‌توانست حتی یک روز مستقر بماند؟ و برعکس آیا نمی‌توان از آنها به خاطر آنکه در سطح وسیعی از آن استفاده نکردند، خرده گرفت؟" (انگلس، در باره اتوریتته)

شاید تعمق روی موضوعات تئوریک فوق باعث شود که ما دیگر به جای طرح مسایل تئوریکی انحرافی در مراسم‌هایی که به مناسبت کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ برگزار می‌شوند، چگونگی انجام وظایف مبارزاتی‌مان در قبال زندانیان سیاسی دهه ۶۰ را مورد توجه قرار دهیم و شاهد بحث‌هایی در این زمینه باشیم. دو سال پیش در ایران زمزه‌هایی در میان خانواده زندانیان سیاسی مبنی بر طرح موضوع قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ در دادگاه لاهه، شنیده شد. صرفنظر از این امر، تا آنجا که به خارج از کشور مربوط است حقیقتاً انجام وظایف خاصی در رابطه با قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به عهده نیروهای مبارز در خارج از کشور قرار دارد. اتفاقاً مبارزینی در جنبش چپ چنان وظایفی را به عنوان پیشنهادی عملی مبارزاتی مطرح می‌کنند، از جمله مطلع ساختن هر چه بیشتر افکار عمومی جهانیان از فاجعه خونبار سال ۶۷ و با تکیه بر آن افشای هر چه بیشتر چهره به غایت جنایت‌کار و ارتجاعی این رژیم در میان مردم جهان. در این راستاست که می‌توان مجامع بین‌المللی را نیز که در همان سال ۶۷ به خاطر حفظ منافع امپریالیست‌ها در ایران، چشم خود را بر جنایات رژیم جمهوری اسلامی بستند و در این رابطه هنوز هم مهر سکوت بر لب زده‌اند را وادار نمود که سکوت خود را شکسته و امکانی بوجود آورند تا فریاد حق‌طلبانه خانواده‌های زندانیان سیاسی دهه ۶۰ به طور رسمی در سطح جهان پژواک گردد. آیا به این ترتیب دنیائی کار در مقابل نیروهای مبارز و انقلابی در خارج از کشور قرار ندارد؟ بکشیم از ائتلاف انرژی در مسیرهای انحرافی جلوگیری کرده و همه انرژی خود را برای انجام وظایف انقلابی خود در مسیری درست کانالیزه نمائیم.

پاورقی‌ها:

(۱) این امر قابل فهمی است که نفرت به حق روشنفکران انقلابی و مترقی سکولار ما از رژیم جمهوری اسلامی و هر نوع رژیم مذهبی دیگر، ممکن است باعث شود که آنها چندان موافقتی با ذکر چنین موضوعی نداشته باشند. چرا که ما امروز با کسانی مواجهیم که حتی افسانه‌های مذهبی را هم به گونه‌ای که انگار به همان صورتی که بیان می‌شوند، واقع شده‌اند، مورد تحقیر قرار داده و به نفی آنها می‌پردازند. اما، باید دانست که این قبیل افراد به موضوعاتی که از طرف مردم تحت لفافه مذهبی بیان می‌شوند، نه با دید علمی بلکه با دید ایده‌آلیستی برخورد می‌کنند. یعنی به جای دیدن واقعیت مادی‌ای که در پشت فلان موضوع مطرح در میان مردم وجود دارد، به صرف آنکه آن موضوع ظاهر مذهبی داشته و تحت این لفافه مطرح شده، با تعصب، خود آن را به مثابه یک موضوع مذهبی اساساً رد می‌کنند؛ و در نتیجه از تجزیه و تحلیل علمی آن باز می‌مانند.

(۲) مطالعه تاریخ وقایع پس از انقلاب اکتبر آشکارا نشان می‌دهد که چگونه نیروهای ضد انقلاب هر روز به شکلی ضربات خود را به انقلاب وارد نموده و حتی به طور مرتب به ترور انقلابیون کمونیست می‌پرداختند.